



تعمیرِ بہشت  
مولانا



موسسہ قرآنی پبلسنگز، لاہور



Words of Paradise  
**Rumi**



**Nazar Research and Cultural Institute**

Logotype: Masoud Nejabati

Page design & layout: Yahya Pakdel

Collation & compile poems from Persian to English &

Translating preface: Fatemeh Kavandi

Prepress Management: Saeid Kavandi

Preprinting, Printing & Binding:

Nazar Printing & Publishing Cultural & Research Institute

Add: No. 8, Sharif Alley, Iranshahr Ave., Tehran

Tel: 0098 21 88 84 41 78

First Edition: Tehran-2007

ISBN: 964-6994-55-5

All Rights Reserved ©





شیراز  
موزه  
و کتابخانه

همچنان دنیا که خلم نایم است  
خفته پندارد که این خود دایم است  
تا براید ناگهان صبح اجل  
وارهد از طلعت ظن و دغلی  
خنددش گیرد از آن عم های خویش  
چون ببیند مستقر و جای خویش  
(مثنوی دفتر چهارم - ۳۶۵۲)

Today and yesterday and unfortunate tomorrow,  
And the series of tomorrow allotted us surely  
Dreams, dreaming dreamers dreaming reality  
Time's twilight is closed down by the dawn of  
death  
Tearing us from the illusion of each carping  
moment  
Now that we cease to be dreamers dribbling  
small daily  
Griefs and aches, and enter laughing our  
keeping home

Mushaf IV - 3652





به نام تو که هست ز من  
 که هستم من و تو را  
 و چون غشایی را بر تن  
 که در تو من و تو را  
 به عشقت من و تو را  
 که عشقت من و تو را  
 که عشقت من و تو را  
 که عشقت من و تو را  
 که عشقت من و تو را  
 که عشقت من و تو را  
 که عشقت من و تو را  
 که عشقت من و تو را

TO MAULANA RUMI

Poet - first a seeker of truth  
 Then a lover torn from the glove  
 Of your passion, you learn to  
 Speak from the heart, your voice  
 Like the unlettered prophet unsewed  
 Mincies. Your sun was most fiery  
 Earth then fire and bound to fire  
 When his work was done. Suffering  
 Was the black work of his absence.  
 It seduced you in its vision lighting  
 The landscape of memory- a man  
 Made new with each whirling second  
 Your words conscript generations  
 With you, God ceased to be a cliché  
 He had come to pluck the diamond  
 Of himself from your burghed heart.





ناله ای که طمع شد بدست گوی  
 هر که را باشد طمع آنگن شود  
 یا طمع کن چشم و دل روشن شود  
 همچنان باشد که موی آذر بصر



یک حکایت گویمت بشنو به هوش  
 ناله ای که طمع شد بدست گوی  
 هر که را باشد طمع آنگن شود  
 یا طمع کن چشم و دل روشن شود  
 همچنان باشد که موی آذر بصر  
 مشکوی نغمه سوم (۱۲۷)

Carelessly to an open heart as wily tell,  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell.  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell,  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell.  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell,  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell.  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell,  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell.  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell,  
 Like a bad, open heart shall be lost in hell.





حال من خواب را مانند گه  
خواب بیدارم بر آن را گمراهی  
چشم من خفته دلم بیدار دان  
شکلی بی کار بود بر کار دان  
گفت بیعمر که عینای شام  
لایبام قلمی عن رسیالایم  
چشم تو بیدار و دل خفته به خواب  
چشم من خفته دلم در فتح باب  
هر دلم را بیخ حس دیگر است  
حسن دل را در هر دو عالم مقرر است  
نو ز ضعف خود مکن در من نگاه  
بر تو شب بر من همان شب چاشتگاه  
بر تو زندان بر من آن زندان چو باغ  
عین مشغولی مرا گشته فریاد  
بای تو در گل مرا گل گشته گل  
مر ترا مانم مرا شور و زلف  
در زمینم با تو ساکن در محلی  
می دوم بر چرخ هفتم چون زحل  
همشیت من نیستم سایه‌ی من است  
برتر از اندیشه‌ها پایه‌ی من است  
زانکه من از اندیشه‌ها بگذشتم  
خارج اندیشه پویان گشتم  
حاکم اندیشه‌ام محکوم نی  
زانکه بنا حاکم آمد بر بنا

(مشقوی دفتر دوم - ۲۰۲۷)



چرا پس از این همه سال، هنوز هم ما خواننده‌ی اشعار مولانا جلال‌الدین رومی هستیم. اشعار مردی عارف متعلق به زمان‌های بسیار دور با فرهنگی سراسر متفاوت، عالمی فرزانه که در قرن هفتم هجری می‌زیسته و به زبان فارسی می‌نوشته. در این اشعار چه سری نهفته است که ۷۰۰ سال پس از به نظم در آمدنش، ما را بر آن می‌دارد تا بارها و بارها آن را بخوانیم و هر بار از کشف معانی جدید به شوق آییم؟

اکثر اشعار منتخب در مجموعه حاضر برگرفته از دو منبع ارزشمند و بی‌نظیر، مثنوی معنوی و دیوان شمس تبریزی می‌باشد. دیوان شمس مشتمل بر غزلیاتی است که مولوی برای الهام‌دهنده‌ی خود شمس تبریزی سروده است. شمس همان کسی است که با ورودی ناخوانده در زندگی آرام مولوی او را دگرگون ساخت و با ناپدید شدن ناگهانی‌اش درست مثل آمدن رازگونه‌اش مولوی را از خود بی‌خود کرد.



Nazari Research and Cultural Institute